



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	۱۳	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۸ / ۰۳
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص				
عنوان ۲	زکات الأموال				
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال				
عنوان ۴	مسأله دوازدهم: نذر تصدق بر عین زکویه ❖ مبحث پنجم: نذر مشروط یا معلق بر شرط				

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين

چکیده

در این جلسه، مسأله پیچیده شخصی بررسی می شود که مالی زکوی -مانند طلا و نقره- را نذر می کند که در صورت تحقق شرط، آن را انفاق کند. حکم زکات این مال، بسته به زمان تحقق شرط نذر، متفاوت خواهد بود:

- تحقق شرط نذر، پیش از پایان سال زکوی: اگر شرط قبل از اتمام سال محقق شود و فرد به نذر خود عمل کند، دیگر زکاتی بر آن مال واجب نیست؛ مگر آنکه باقیمانده مال به حد نصاب برسد؛ اما اگر با وجود تحقق شرط، در عمل به نذر کوتاهی کند تا سال به پایان رسد، میان فقها اختلاف نظر وجود دارد. برخی معتقدند وجوب نذر، مانع وجوب زکات می شود؛ اما نظر استاد بر این است که هر دو واجب به گردن او باقی می ماند.
- تحقق شرط نذر، پس از پایان سال زکوی: در این حالت، چون سال بر مال گذشته، زکات قطعاً واجب شده است. فرد ابتدا باید زکات را بپردازد و سپس اگر مالی باقی ماند، به نذر خود عمل کند.

نقطه کلیدی: تراحم دو واجب و راهکار آن

اگر شرایط به گونه ای باشد که فرد نتواند هم زکات بدهد و هم به نذرش عمل کند (تراحم)، راهکار چیست؟ اگر امکان پرداخت زکات از اموال دیگر وجود داشته باشد، فرد باید نذر را از مال معین شده ادا کند و زکات را از اموال دیگرش بپردازد.

اما اگر چنین امکانی نباشد و تراحم کامل برقرار شود، باید به واجب «أهم» عمل کرد. استاد با استناد به جایگاه رفیع زکات در قرآن و روایات که آن را هم ردیف نماز و از ارکان دین شمرده اند، نتیجه می گیرد که وجوب زکات بر وجوب وفای به نذر مقدم است و در مقام تراحم، باید زکات را ادا کرد.

بحث اخلاقی: خطر پیروی از هوا و آرزوهای دراز

مرحوم کلینی نقل می‌کند:

«حَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وسلم، ثُمَّ قَالَ: أَلَا إِنَّ أَخَوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ خَلَّتَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَى وَطُولُ الْأَمَلِ أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ...»^۱

این دو مطلب، هم در این فرمایش حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام و هم در روایات دیگر، مورد تأکید و تحذیر قرار گرفته است: «اتباع الهوی و آرزوهای دور و دراز».

بیان هم شده است که تبعیت از هوا، آدمی را از حق بازمی‌دارد؛ از دیدن حق و تبعیت از حق بازمی‌دارد.

این مطلب مهمی است که آدمی خود را عادت بدهد و تمرین کند که در هر کار که می‌کند، مراقبت نماید که این عمل، برخاسته از هوا است یا برخاسته از حقانیت آن؟ حقانیتش البته به دلیل امر الهی و به سبب رضای خدای متعال است.

کار مهمی است که انسان در هر اقدامی که می‌کند، مراقبت کند و ببیند کارش از کجا نشئت می‌گیرد. حال، کاری را می‌خواهد انجام بدهد، راهی را انتخاب کند؛ هر جا دید این برخاسته از امر خداست، کاری که مرضی خداست را انجام بدهد و توکل بر خدا کند و از خدا هم در انجامش یاری بخواهد. اما اگر دید نه، کاری که می‌خواهد بکند، منشأش هوای نفس است، خدا امر نکرده، خدا دوست ندارد، آن کار را انجام ندهد؛ خب، خود را از آن کار باز بدارد. این نکته مهمی است.

آنانی که مراقبت از نفس خویش نمی‌کنند، به تدریج از حق منحرف می‌شوند. گاهی خیال می‌کنند که کار خوبی انجام می‌دهند: «...يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»^۲. این کار خطرناک است.

بسیاری از کسانی که حتی در مسیر حق قرار داشته‌اند، به تدریج در نتیجه اتباع هوای، از حق منحرف شدند. بسیار کسانی بودند که روزی سینه چاک حق بودند؛ اما بعداً خودشان علیه این حق موضع گرفتند. علت نیز همین بوده است؛ اگر آدمی خوب تفحص کند، [درمی‌یابد که] کینه‌ها، [و] حتی دنباله‌روی از حق را هم بر اساس هوای نفس انجام داده‌اند؛ نه بر اساس اینکه حق، حق است؛ نه برای حقانیت حق، بلکه برای اینکه حق، موافق با هوای نفسشان بوده است.

تحذیر از طول امل

اینکه آدمی در زندگی امیدوار باشد و در کاری که می‌خواهد بکند، امید رسیدن به نتیجه داشته باشد، مطلوب است؛ و این، متوقف بر توکل بر خداست. در هر کاری که آدمی پس از آنکه بر اساس رضای خدا و نه بر اساس هوای نفس انتخاب کرد، در اینجا توکل بر خدا کند و به حصول نتیجه امیدوار باشد.

اما یک امیدواری داریم که امید به این معناست که آرزوهای دور و دراز دارد: «من چه خواهم کرد؟ به کجا خواهم رفت؟ چه خواهم ساخت؟ چه انجام خواهم داد؟» این امور دور و دراز، آدمی را از به یاد آخرت بودن بازمی‌دارد؛ یعنی همین دنیا

۱. الکافی؛ کتاب الروضة، خطبة لأمیر المؤمنین عليه السلام، ح ۲۱.

۲. سورة كهف: ۱۰۴.

را برای خودش جای سکنی و جای بقا می‌پندارد. امید و آرزو، وقتی بلند شد، دیگر انسان می‌گوید: «گویی همین جا جای ماندن ماست.» این گونه می‌شود.

انسان مؤمن باید دنیا را گذرگاه ببیند. همیشه در هر کاری که می‌کند، [باید بداند که در] گذرگاهی است که این گذرگاه، گذرگاه آزمایش و امتحان، برای دستیابی به مقامات عالیّه بسیار والایی است که خداوند برای مؤمنان در نظر گرفته است.

نظیر آن فرمایش بلند و زیبای امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرماید:

«... سُبْحَانَكَ خَالِقاً وَمَعْبُوداً بِحُسْنِ بِلَايِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ خَلَقْتَ دَاراً وَجَعَلْتَ فِيهَا مَأْدِبَةً مَشْرَباً وَمَطْعماً وَأَزْوَاجاً وَخَدَمَاءَ وَقُصُوراً وَأَنْهَاراً وَزُرُوعاً وَثِمَاراً ثُمَّ أَرْسَلْتَ دَاعِياً يَدْعُو إِلَيْهَا فَلَا إِلَهَ إِلَّا هِيَ أَجَابُوا وَلَا فِيمَا رَغَبْتَ رَغْبُوا وَلَا إِلَى مَا شِئْتَ إِلَيْهِ اسْتَأْفُوا أَقْبَلُوا عَلَى جِيفَةٍ قَدْ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا وَاصْطَلَحُوا عَلَى حُبِّهَا...»^۱

خانه‌ای ساختی - به تعبیر ما هتل، اقامتگاه - اقامتگاهی بسیار بسیار خوش، از هر نظر، مثل مشرب و مطعم و ازواج و خدم و ... بعد هم پیک فرستادی برای دعوت. پیک فرستادی، نامه فرستادی، با قرآن کریمت و دعوت کردی که به این خانه من بیایید. اما اعتنا نکردند و به این جیفه دنیایی پرداختند. از آن سفره‌های الهی و آن مواعد خوش بهشتی، صرف نظر کردند. حرف خدا را باور نکردند و به وعده شیطان نسبت به این جیفه محدود، بها دادند.

خدا ان شاء الله به ما عنایت کند و توفیق بدهد بتوانیم برای خدا عمل کنیم و به فکر آخرت باشیم. این دنیا را واقعاً محل گذر بدانیم و در راه آخرت قدم برداریم.

ادامه بحث: نذر مشروط و اثر آن بر زکات

بحث ما در مسأله دوازدهم، ذیل عبارت مرحوم سید در مطلب خامس از مطالب این مسأله بود:

«وَأَمَّا إِنْ كَانَ مَعْلَقاً عَلَى شَرْطٍ...»

گفتیم بحثمان در نذر بود که اگر نذر کند مال زکوی را در راه خدا بدهد.

بحثمان اول این بود که این نذر، مطلق باشد و مقید نباشد؛ این را گذشتیم.

بحث دوم این بود که این نذر، مقید به وقت باشد؛ این هم گذشت.

بحث سوم ما که اینجا داریم بحث می‌کنیم این است که نه، این نذر معلق باشد؛ مقید به شرط باشد، نه به وقت.

«فَإِنْ حَصَلَ الْمَعْلَقُ عَلَيْهِ قَبْلَ تَمَامِ الْحَوْلِ لَمْ تَجِبْ»

اگر این شرط که شرط نذرش بوده، مثلاً نذر کرده است این مال زکوی، این دویست سکه طلا یا نقره را، در راه خدا بدهد اگر، فرض کنید که پسرش از سفر برگشت یا پسرش در امتحانش موفق شد، اتفاقاً این شرط اگر قبل از حول محقق شد، باید این مال را در راه نذر صرف کند و دیگر جایی برای وجوب زکات نمی‌ماند.

«وإن حصل بعده وجبت»؛

اما اگر این شرط بعد از اینکه حول (سال) بر مال گذشت، حاصل شد، مثلاً شرط کرده بود که این دویست درهم را بعد از سال، اگر آن شرط حاصل شد، در راه خدا بدهد. حال، قبل از اینکه آن شرط نذر حاصل بشود، سال بر مال گذشته و زکات واجب می شود. واجب دیگری هم به این مال تعلق نگرفته است.

«وإن حصل مقارناً لتمام الحول ففيه إشكال ووجه، ثالثها التخيير بين تقديم أيهما شاء ورابعها القرعة»^١؛

اکنون این شقوق ثلاثه را بحث می کنیم.

ما مطالب این بخش را در چند فرع مطرح می کنیم. این فروع را مرحوم سید در بیان خود بحث نکرده است؛ با اینکه مسأله فروع دارد و این طور نیست که ایشان مطلب را مطلق بیان کرده باشند.

فرع اول

فرع اول اینکه نذر، معلق بر شرط باشد و شرط هم قبل تمام الحول حاصل بشود؛ یعنی قبل از اینکه سال بر مال زکوی بگذرد. مکلف هم به نذرش وفا کرد و باقیمانده مال، کفاف نصاب را نکند. اگر به نذرش وفا کرد و مال را در راه خدا به خاطر وفای به نذر صدقه داد، دیگر چیزی برای زکات نمی ماند؛ مال زکوی از بین رفته و موضوع وجوب زکات منتفی است؛ چون نصاب ندارد.

فرع دوم

همین فرع اول است؛ اما اگر باقیمانده مال بعد از وفای به نذر، کفایت نصاب کند. در این صورت، زکات واجب می شود. باید وقتی سال بر مال گذشت، از آن باقیمانده، زکات را بدهد، چون کفایت نصاب می کند.

فرع سوم

فرع سوم، فرع عدم وفای مکلف به نذر است؛ یعنی همان فرض اول که شرط، قبل از حؤول حول باشد و این شرط، قبل از اینکه سال بر مال بگذرد، حاصل بشود. مال، مال زکوی است. نذر کرده بود که اگر پسرش از سفر برگشت، این مال را در راه خدا بدهد. این شرط قبل از اینکه سال بر مال بگذرد حاصل شد؛ پسرش از سفر برگشت. اینجا اگر به این نذر وفا نکند تا اینکه سال بگذرد، آنچه مطابق با فتوای مرحوم صاحب عروه و مبنای ایشان است، این است که باید اینجا قائل بشویم به عدم وجوب زکات. با اینکه به نذرش وفا نکرده، مال باقی است، سال هم بر مال گذشته؛ اما چون شرط نذرش حاصل شده، وجوب وفای به نذر به این مال تعلق گرفته است.

اینجا بر مبنای مرحوم صاحب عروه که صرف تعلق یک وجوب دیگر به این مال، مانع از تعلق زکات می شود؛ چون عدم تمکن از تصرف در مال به وجود می آید و بنا بر مبنای ایشان و برخی فقها که عدم تمکن شرعی هم عدم تمکن است، در اینجا باید قائل به عدم وجوب زکات شد. برخلاف مبنای ما که گفتیم با صرف تعلق وجوب دیگر به مال زکوی، این مانع آن نمی شود که زکات به مال تعلق نگیرد؛ چون گفتیم مانع شرعی نمی تواند مانع باشد، باید مانع، تکوینی باشد. بنا بر

مبنای صاحب عروه، با اینکه به این نذر وفا نکرده، سال هم بر این مال زکوی گذشته، نصاب هم که دارد، زکات واجب نمی‌شود، چون باید به نذرش عمل کند.

اما بنا بر مبنای ما، چه قائل بشویم به اینکه وجوب زکات به عین تعلق می‌گیرد و چه اینکه زکات به کلی تعلق می‌گیرد، چه به این نذر وفا بکند، چه به نذر وفا نکند، حال که سال بر او گذشته، باید زکاتش را بدهد. حتی اگر قائل شدیم به اینکه زکات به عین تعلق گرفته، سال گذشته، زکات هم به این مال تعلق گرفته است. در عین حال، وجوب وفای به نذر هم همچنان گردن‌گیرش است. اگرچه به نذر وفا نکرده، باز هم باید قائل به وجوب زکات شد.

بنابر اینکه ما قائل بشویم به اینکه صرف مانع شرعی، عدم تمکن از تصرف به وجود نمی‌آورد، می‌تواند زکات این مال را از مال دیگری بدهد، مثلاً نقد بدهد، از مال دیگری زکات این مال را بدهد؛ و از این عین مال - که چون وجوب نذر به این عین مال تعلق گرفته - به نذرش وفا می‌کند؛ این مال را در راه خدا صدقه می‌دهد و به نذرش وفا می‌کند و زکات این مال را هم از مال دیگری می‌پردازد؛ بنابر اینکه صرف تعلق یک تکلیف شرعی به مال، آن را خارج از تمکن تصرف مالک نمی‌کند. آنچه موجب عدم تمکن از تصرف است، چیست؟ آن، عدم قدرت تکوینی است، در دسترس مالک نبودن است، نه صرف تعلق یک وجوب به این مال. این هم فرع سوم.

فرع چهارم

فرع چهارم این است که نذر، معلق به شرطی باشد بعد الحول. تاکنون فرضی را در نظر گرفتیم که نذری بود معلق به شرطی که این شرط قبل از حول تحقق پیدا می‌کند. حال، فرع چهارم این است که نذر، نذری باشد معلق بر شرطی که بعد از حول حاصل می‌شود.

خب این نذر گاهی مشروط به بقاء المال است تا وقتی که شرط حاصل بشود.

مثلاً نذر کرده که این مالی را که مال زکوی است، بعد از اینکه حول گذشت، بعد از یک سال، آن را در راه امام حسین علیه السلام، برای اربعین آینده انفاق کند؛ که این اربعین آینده مصادف با گذشت سال بر مال خودش است. پس شرط، شرط بعد الحول است.

اما یک نذری است که گفته اگر این مال در دستم بود و باقیمانده بود، خرج زوار اربعین حسینی کنم؛ مشروط به بقای مال بود، از این ناحیه مطلق نبود.

خلاصه اگر مشروط به بقاء المال الی حصول شرط بود، خب بر این مال، سال گذشته، باید زکات را بدهد.

پس اینجا شکی در وجوب زکات نیست. بنابر جمیع مبانی، زکات بر او واجب است؛ چرا؟ چون شرط، بعد از حصول سنه بوده، بعد از حوّل حول بوده، و این نذرش هم مشروط به بقای مال بوده است. در اینجا وظیفه‌اش این نیست که مال را نگه دارد و زکاتش را ندهد تا به نذرش وفا کند. اینجا نذر مشروط به بقای مال بوده است. پس وظیفه او نیست که این مال را باقی بگذارد تا بتواند به آن نذرش عمل بکند. موظف به ابقاء مال نیست؛ چرا؟ چون کسی که واجب مشروطی به گردش تعلق بگیرد، وظیفه‌اش تحصیل شرط یا ابقاء شرط نیست. یک واجب مشروطی است مثل حج که شرطش استطاعت است. وقتی حج شرطش استطاعت است، یعنی وجوب حج شرطش استطاعت است، تحصیل استطاعت بر کسی واجب نیست. لازم نیست خودش را مستطیع کند تا حج بر او واجب باشد.

همچنین اگر طوری باشد که هنوز شرط واجب برایش مهیا نشده، اما اگر این مال بماند، در نهایت مستطیع شده و حج واجب می شود، باز هم گفته می شود ابقاء شرط برای یک واجب آینده لازم نیست.

خلاصه این هم چون از مقوله تحصیل شرط است، در واجب مشروط، تحصیل شرط واجب نیست. اینجا هم چون آن وجوب نذرش، مشروط به بقای مال است، مثلاً نذر کرده که بعد از سال، این را در راه حسین بن علی علیه السلام، در راه امام حسین علیه السلام انفاق کند. حالا سال هم گذشته، وجوب زکات هم به این تعلق گرفت. بر او واجب نیست که مال را حتماً نگه دارد تا به نذرش عمل کند، بلکه باید زکاتش را بدهد. اگر از این مال بعد از پرداخت زکات چیزی باقی ماند، به نذرش عمل می کند. اگر چیزی بعد از ادای زکات باقی نماند، خوب اینجا وجوب نذر به طور کلی باطل می شود؛ چون این نذری است که به یک موضوعی تعلق گرفته که این موضوع اصلاً منتفی است. موضوع نذر منتفی می شود. تراحمی هم پیش نمی آید؛ چون واجب دیگری وجود ندارد؛ زیرا واجب دیگر معلق بر شرطی است که حاصل نشده است.

عصیان از امر به زکات

احال اگر وقت زکات آمد، حول هم سر رسید، زکات هم بر او واجب شد، اما به امر زکات عمل نکرد و عصیان ورزید، و مال کماکان موجود است. این مالی که نذر کرده که اگر آن شرط بعد از سال حاصل شد، آن را خرج امام حسین علیه السلام کند، خوب گرچه زکات واجب شد، اما این زکات را نپرداخت و مال هنوز سر جایش باقی ماند.

اینجا می گوئیم «بقی وجوب الزکاة ثابت»؛ بنا بر مبنای ما وجوب زکات از بین نمی رود. اما چون شرط نذر هم حاصل شده، باید به نذرش از عین المال وفا کند. در این صورت:

اگر چیزی از عین المال باقی ماند و می تواند زکات را از آن بپردازد، زکات را از آن می پردازد.

اگر باقی نماند، بنا بر مبنای ما باید زکات را از مال دیگر بپردازد.

خلاصه: اینجا هم زکات بر او واجب می شود چون حول گذشته است، هم باید به وجوب وفای به نذر عمل کند؛ چون شرطش حاصل شده است.

اگر این دو با هم عملاً تراحم نداشتند، یعنی مالی که نذر به آن تعلق گرفته و زکات بر آن تعلق گرفته، اگر زیاد باشد؛ یعنی اگر زکاتش را داد، باز هم از مال مقداری باقی می ماند که می تواند به نذرش عمل کند، چنین می کند.

اگر نه، اگر بخواهد زکات بدهد، به نذرش نمی تواند عمل کند و اگر بخواهد به نذرش عمل کند، نتواند زکات بدهد، اینجا زکات را باید از مال آخر بپردازد، و از عین المال به نذرش عمل کند.

پرسشگر: ...

استاد: گفتیم که اگر قائل شدیم به اینکه زکات تعلق به عین دارد و قائل به جواز تبدیل شدیم که مالک می تواند زکاتش را از مال دیگر بپردازد، اینجا تراحم می شود بین واجبی که «لَهُ بدل» و واجبی که «لِیس لَهُ بدل». در این تراحم، آن واجبی که بدل ندارد، مقدم می شود. نذر، نذر از عین است، این «لِیس لَهُ بدل». اما زکات مال، «لَهُ بدل» است؛ می تواند از مال دیگری زکاتش را بپردازد.

پس چون تراحم است و یکی از این دو متزاحمین، «لَهُ بدل» است، آن [که بدل ندارد] مقدم می شود. لذا باید نذرش را از عین ادا کند و زکاتش را از مال آخر بپردازد. این در صورتی است که باقی مانده مال بعد از وفای به نذر، کفایت ادای زکات نکند؛ اما اگر حصه زکات را بعد از وفای به نذر شامل می شود، زکاتش را می تواند از عین مال بدهد در عین اینکه

تبدیل هم جایز است؛ چون جواز تبدیل، مطلق باشد برای صاحب زکات. البته بنا بر اینکه ما قائل به تعلق زکات به عین مال شویم؛ اما ما که گفتیم اصلاً زکات به کلی تعلق می‌گیرد، لذا اصلاً تراحمی به وجود نمی‌آید تا بخواهیم بر اساس مرجحات باب تراحم عمل کنیم.

پرسشگر: ...

استاد: بله گفتیم اگر این جور می‌شد، باید به نذر عمل کند و زکات را از مال دیگر بدهد، چون زکات «لَهُ بدل» است.

پرسشگر: ...

استاد: اینجا ما قائلیم - اگر یادتان باشد قبلاً مطرح کردیم - که اگر تراحم، تراحم مستحکمی باشد و نتوان این تراحم را با قواعد ترجیح، یکی را بر دیگری مقدم داشت، اینجا یک قاعده ترجیح دیگری حاکم می‌شود؛ آن هم قاعده ترجیح به اهمیت.

ترجیح زکات به سبب اهمیت

ما گفتیم در اینجا زکات اهم است. با توجه به این ادله و آیات و روایات مؤکده، که زکات را در عرض نماز قرار داده‌اند. خلاصه، عدم پرداخت زکات در آیه در حکم شرک تلقی شده: «... وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ * الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ...»؛ یعنی یک چنین واجبی که عدم ادایش و معصیتش در حد شرک بالله است و وجوبش در عرض وجوب صلاة تلقی شده و هر جا صلاة آمده، همراه زکات آمده و علامت مؤمن هر دو است: هم «يُؤْتُونَ الصَّلَاةَ»، هم «يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ». خب این همه تأکیدات در مسأله زکات، قطعاً در مقام تراحم مستحکم، اینجا وجوب زکات مقدم می‌شود بر وجوب دیگر (نذر).

پرسشگر: ...

استاد: آنجا هم همین گفته می‌شود؛ یعنی بر فرض اینکه نذر مشروط به قدرت وفا باشد، این قدرت وفا، قدرت تکوینی است، نه قدرت شرعی. قدرت تکوینی که دارد، به هر حال قدرت شرعی ندارد. تکویناً که می‌تواند به این نذرش وفا کند. آنچه مانعش می‌شود، این است که وجوب زکات به آن تعلق گرفته است.

همین حرفی که ما در زکات می‌گوییم، در نذر هم چنین می‌گوییم؛ می‌گوییم قدرتی که در وجوب نذر شرط است و اگر منتفی شود، وجوب نذر منتفی می‌شود، منظور از آن قدرت، قدرت تکوینی است، نه قدرت شرعی.

پرسشگر: ...

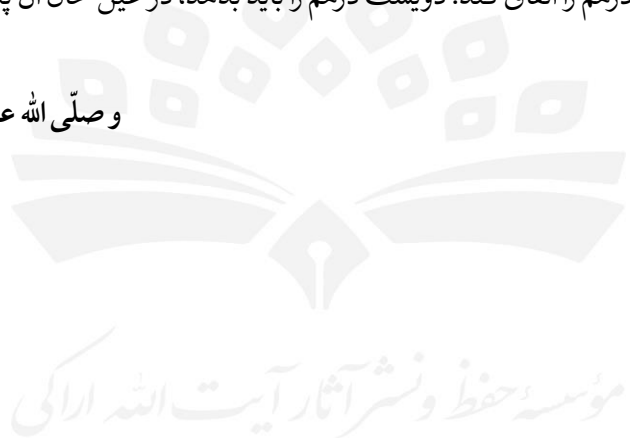
استاد: اگر ما قائل شدیم به اینکه زکات، متعلق به عین است، ضمن اینکه تعلق به عین خود چند شکل دارد. اگر تعلق به عین علی نحو شراکت باشد، یعنی فقیر، شریک در مال غنی می‌شود، بله، اینجا این حرف می‌آید که شما می‌فرمایید؛ چون مال، دیگر مال او نیست که بخواهد به نذرش عمل کند. مثل تعلق نذر به مال غیر است. پس اگر ما قائل شدیم به اینکه در آنجا که زکات واجب می‌شود، فقیر با صاحب مال در مالش شریک می‌شود، آن وقت حرف شما درست درمی‌آید که حال که نذر کرده از همین مال، نذر بدهد و از طرف دیگر مال دیگری هم ندارد که بخواهد تبدیل کند، معنایش این است که پس نذر کرده که از مال شخص دیگری انفاق کند، و نذر بر مال دیگران باطل است.

اما ما که قائل هستیم به وجوب زکات به نحو کلی فی الذمه، نذرش باطل نیست؛ بلکه صحیح است و باید زکات را هر وقت توانست بدهد.

مثلاً نذر کرده این دویست درهم را به امام حسین علیه السلام بدهد. همه شرط نذر حاصل شده اما اگر بخواهد به نذرش عمل کند، چیزی باقی نخواهد ماند که زکات بدهد. ما می‌گوییم که این زکات همچنان واجب باقی می‌ماند؛ چون این پنج درهم کلی، مثل دین است.

مثلاً فرض کنید کسی نذر کرد که دویست درهم را در راه خدا بدهد. در عین حال مقروض است؛ مدیون به پنج درهم از همین پول است که باید به زید یا عمرو بدهد. پول دیگری هم ندارد. این دین نسبت به عمرو که مانع از این نمی‌شود که نذرش صحیح باشد. نذرش صحیح است و باید دینش را بپردازد. زکات هم این طوری است. باید پنج درهم زکات می‌داد، حالا نذر کرده که همه دویست درهم را انفاق کند. دویست درهم را باید بدهد، در عین حال آن پنج درهم بر ذمه‌اش باقی می‌ماند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين



مؤسسه حفظ و نشر آثار آیت الله اراکی